

کیفیت احاطه و اشراف شیطان بر موجودات و

عالم هستی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ وَ دَعَوْتَنِي إِلَيْكَ وَ

لَوْ لَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ

عرفان عبارت است از اتّحاد در أفق، و وحدت

در مرتبه، و الحاق در مرحله مشخصه بین دو شیء.

الآن من در اینجا نشسته‌ام و زید در فاصله‌ای از

من قرار گرفته، در اینجا الحاق معنا ندارد، مرتبه در

اینجا معنا ندارد، مرتبه این است که در همان

نقطه‌ایکه من نشسته‌ام، در همان نقطه یک شخص دیگری قرار بگیرد. در اینجا منظورم از مرتبه تساوی در سطح نیست، یعنی در همان تحیوص مکانی و در همان تأین - با همزه - یعنی در آن مکانیکه الآن من خودم در آنجا نشسته‌ام در آن مکان شخص دیگری بیاید [بنشیند]، این را می‌گویند لحوق، این را می‌گویند وحدت در مرتبه است که بنا بر اصطلاح فلاسفه است و آن عبارت است از دو حیثیت وجودی و دو امر موجودی که در یک نقطه از سلسله طولیه وجودیه قرار می‌گیرد.

ما عوالم متفاوت و مختلفی داریم، از مقام مشیت الهیکه تنزل کنیم به اسماء و صفات کلیه، بیاید پائین‌تر همین‌طور، این اسماء و صفات کلیه الهیه در هر مرتبه‌ای از عالم وجود بر حسب افتراق و ابتعادشان از مبدأ فیاض که قرار بگیرند یک مرتبه را تشکیل می‌دهند از جهت مظهریت، و یک مظهر به وجود می‌آورند، عالم ملائکه دارای مراتب متفاوتی است، قطعاً آن مقام افتراقی که در جایگاه جبرائیل و حضرت عزرائیل و اسرافیل هست ملائکه مادون در

یک هم‌چنین جایگاهی نیستند. تجلّی اسماء کلیه الهیه در ملائکه مقربّ قویتر است از اسماء جزئیه که ملائکه مادون باشد و هَلُمَّ جَرًّا بیائیم پائین‌تر تا اینکه به **عَدْنَ الْعَوَالِمِ وَأَظْلَمُ الْعَوَالِمِ** که عالم طبع و عالم ماده است برسیم، این تجلّی اسماء الهیه همین‌طور به واسطه ابتعاد از آن مبدأ، دچار ضعف می‌شود و ضعف آنها مراتب طولیه وجودیه را تشکیل می‌دهد این یک اصطلاح مرتبی است که در اصطلاح عرفاء و اهل حکمت وجود دارد. منظور از مرتبه‌ای که در اینجا ما عرض می‌کنیم این نیست.

مرتبه عبارت است از همان خصوصیت وجودیه‌ای که یک شیء دارد، این را می‌گویند مرتبه ولو اینکه در سلسله عرضیه باشد، فرق نمی‌کند. اگر یک شیء، یک شکری، در کنار یک آبی قرار بگیرد هر چه هم که نزدیک آن آب باشد نمی‌گویند این ملحق به این است، کی می‌گویند؟ وقتی شما شکر را در آب ریختید مخلوط کردید و یک واحد تشکیل شد آن موقع می‌گویند شکر ملحق شد به آب، تا وقتی که هنوز کنارش است ملحق نیست، هرچی

هم بهش نزدیک کنید، اصلاً شما این لیوان آب را
توی یک کیسه شکر هم قرار بدهید، بین این لیوان
آب و بین کیسه شکر فقط یک جدار نازک پوششی
وجود داشته باشد این به آن کاری ندارد آن هم به این
کاری ندارد اما اگر این آب را ریختید در شکر یا شکر
را ریختید در آب، آن موقع یک واحد تشکیل
می شود، به آن واحد می گویند عرفان. یعنی ما داریم
می گوئیم، هنوز اول کاریم. اول می گوئیم تا بعد
ببینیم به کجا می خواهیم برسیم؟ به این می گویند
عرفان، در مسائل ظاهری هم مثال زیاد داریم، مثال
خیلی داریم. لابد آقایان متوجه شدند چی می خواهم
بگویم با کم و بیش، این بخاطر آن وحدت مرتبه
است که وجود دارد، زود مطالب روی هوا گرفته
می شود.

دو نفر هستند من باب مثال یکی این طرف کره
زمین است یکی آن طرف کره زمین است یک آقا
پسری است این طرف، یک مخدره مجلله ای هم
آن طرف. خب این دو تا هیچ ارتباطی با هم دیگر
ندارند این این طرف آن هم آن طرف، نه این از او

خبر دارد نه او از این - این چیزهایی که عرض می‌کنم چون ما از یک راه دیگری برای ترجمه بیان کلام حضرت سجّاد می‌خواهیم وارد بشویم از این نظر ما یک قدری قضیه را کشش می‌دهیم و الاً طبق آنچه که متعارف است و آن طور این فقره را ترجمه می‌کنند نه! آن‌طور نیاز به این تفصیلات نداریم که حالا آن را هم عرض می‌کنم خدمتتان - اینها می‌آیند، یکی از این طرف و یکی هم از آن طرف می‌آید بالاخره دست قضا می‌آید آن را در این شهر قرار می‌دهد خود ایشان هم که در این شهر تشریف دارند، شرف حضور دارند و بالاخره باز از هم‌دیگر خبر ندارند. باز یک قضای الهی می‌آید این فرض کنید که من باب مثال در این محله زندگی می‌کند و آنها دارند دنبال اجاره می‌گردند که پیدا کنند و بنگاهی می‌آوردشان تو همین محله - ببینید هی فاصله‌ها دارد کم می‌شود - خب بالاخره می‌آیند اینجا. حالا اگر ایشان فرض کنید توی خانه‌اش بود همیشه إلى الأبد و او هم در منزلش بود، مسأله‌ای اتّفاق نمی‌افتاد. دوباره قضای الهی - اینها که می‌گویم

همه‌اش واقعیت داردها، اینها همه‌اش عینِ حقیقت است - دوباره می‌آید و می‌چرخد و آن را در سر راه این قرار می‌دهد. گفت: **النَّظْرَةُ سَهْمٌ مِنْ سَهَامِ ابْلِيسَ**^۱ البته خب آن نظره در صورتی که نظره شیطانی باشد نظر سهمی است از سهام ابلیس، نگاه کردن تیری است از تیرهای ابلیس، ابلیس می‌آید و همین‌طور با اشکال و خصوصیات مختلف که هست، می‌آید و یکی یکی تیرهایش را می‌پراند، یک تیر می‌رود و می‌خورد به هدف، از خوشحالی فریاد می‌کشد، تیر دوم همین‌طور تا کارش را بسازد، آیه‌ای در قرآن است می‌فرماید که **إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا** (الأعراف ۲۰۱) سلاک، راهیان طریق خدای متعال، افرادی که می‌خواهند در طریق ایمان حرکت کنند اینها کیانند؟ چگونه زندگی می‌کنند؟ با حوادث و جریانات چطور برخورد می‌کنند؟ این‌طوری هستند **إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا** (الأعراف ۲۰۱) یک گروه از شیطان می‌خواهند بیاید طُوف کند دور - طواف را

^۱ من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۸.

چرا می گویند طواف؟ چون انسان به دور خانه کعبه می گردد، می گویند طواف، طاف، يطوف یعنی گردش کردن - **إِذَا مَسَّهُمْ** با اینها مس می کند، می آید آها! پرش را می زند به اینها، این جناب زید ابن کذا، دارد راه می رود یک دفعه یک خطوری به ذهنش می کند تا خطوری به ذهنش آمد که **خطور صبغة الله** ندارد **مَسَّهُمْ** اینجاست. یعنی این شیاطین می آیند در طُوفی که دور این می زنند، ها! می گردند، می گردند، یک سوراخ پیدا کنند از همانجا بروند تو قلبش، همین طوری می گردند.

دیدید ها! وقتی که یک ارتشی به یک جا حمله می کند یک دفعه همین طوری که نمی ریزد این وسط، نه بابا! می آید هی می گردد، هی ببینه کجا نیرو کم، کجا راه نفوذ وجود داره، می آید و دیدبانهایش می آیند چیز می کنند، طیاره هاش می آیند همین طوری عکس بر می دارند از نقاط مختلف منطقه، بعد می روند این عکسها را ظاهر می کنند، می بینند در فلان نقطه فلان نیروها، تمرکز کمتری دارند، فوراً گزارش می دهند و در یک شب یک گروهان یک

گردان - شما آقایان که جبهه رفتید بحمد الله، از نیروهای حزب اللهی، اینها بهتر می‌دانند، اینها می‌آیند و خلاصه هر جا اشتباه کردیم بگوئید درست‌ها - می‌آیند و جمع می‌کنند و از همان جا می‌آیند شبیخون می‌زنند. در این جنگ بین مصر و اعراب و اسرائیل که در سنه هفتاد و سه میلادی اتفاق افتاد، حدود بیست و چند سال پیش، خب مصر یک مقداری جلو رفته بود حرکت کرده بود و رفته بود جلو، این ماهواره‌های امریکا آمده بودند و عکس برداشته بودند دیده بودند یک مقدار از این رود نیل، کانال سوئز، یک مقداری در آنجا ارتش وجود ندارد، فوراً اینها خب مرتّب عکس‌برداری می‌کنند و به زمین مخابره می‌کنند و آنها هم در اختیار همین یهودیها قرار می‌دهند، بعد اینها می‌آیند با خدعه و نیرنگ، یک تجهیزاتی که از سالها قبل و از جنگهای قبل در دست این اسرائیله‌ها به غنیمت بود، از تانکهای مصر و از خودروهای مصر، ادوات زرهی مصر که در دست آنها بود اینها می‌آیند و آنها را بر می‌دارند و لباس نظامی مصری‌ها را هم به تنشان می‌کنند و زبان

عربی هم که می دانستند، خب دیگر چی کم دارند؟
هیچی، این می شود یک ارتش مصر، یک لشکر، یک
هنگ، می آید قشنگ جلو با تمام افرادی هم که
برخورد می کنند همه عربی هم صحبت می کنند کسی
نمی فهمد، می آیند این طرف رود نیل، از رود نیل رد
می شوند می آیند ارتباط بین صحرای سینا را با خود
آن منطقه مصر و اینها قطع می کنند یعنی این اگر
فرض بکنید رود نیل است اینها می آیند پشت خط،
این ارتباط با آن طرف قطع می شود این برای چی؟
برای اینکه در این نقطه شکاف وجود دارد و خب
فشار می آورند، فشار هم به حدی شدید می آورند که
مصر و اینها مجبور می شوند بالاخره قرارداد
آتش بس و اینها را امضاء می کنند و بالاخره جنگ بین
آنها خاتمه پیدا می کند.

این شیطان می آید مثل هواپیماهای جاسوسی که
نقاط کور منطقه را می آید شناسائی می کند این
شیطان هم با دار و دسته اش می آید دور قلب انسان
شروع می کند دور زدن، هی می گردد یعنی من که
الآن دارم حرف می زنم و شما که دارید می شنوید

دارند دور ما دور می‌زنند اگر چشم باطن داشتید
می‌دیدید مثل فرفره ماشاءالله هیچ خسته هم
نمی‌شوند، نه نیاز به، بکمپلکس دارند جناب
آقای دکتر، نه نیاز به مولتی‌ویتامین دارند این دار و
دسته شیطان، نه نیاز به داروهای گیاهی دارند،
هیچی، به هیچی اینها نیاز ندارند، آب و نان و دان و
اینها هم خدا برایشان ریخته. غیر از این، یک جانی
هم خدا به اینها داده پناه بر خدا، من یک وقت
می‌گفتم ما مثلاً سلاک، مثلاً ما سلاک اگر - جداً
می‌گویم این را، یعنی از روی... - یک بیستم یک
پنجاهم اراده این شیاطین را داشتیم در راه خودمان و
همتی که اینها برای اغوای ما دارند، ماده دفعه تا حالا
به خدا رسیده بودیم نه یک دفعه، ده دفعه رفته بودیم
و آمده بودیم، دور زده بودیم، مگر خسته می‌شوند؟
آقا مگر خسته می‌شوند؟ همین طوری دارد می‌گردد
می‌گرده، می‌گرده، می‌گرده، منتهی این بیچاره
مسکین حالیش نیست.

آن وقت حالا یک وقتی این افکار می‌آید،
می‌آید، دور می‌زند می‌آید می‌زند، این دور

زدن‌ها و آمدن و رفتن‌ها و این‌ها، این‌ها را می‌گویند
 طائف، این‌ها همین‌طور بیا و برو، بیا و برو، طائف
 می‌آیند جلو، یک سهم می‌اندازند، یک‌خطور چی؟
 خلاف، یک‌خطور خلاف می‌آید تو ذهن، این یک
 سهم، یک تیر در کرد آمد و... این را بهش
 می‌گویند **إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا** وقتی
 که طائفی از شیطان - این مطالبی که عرض می‌کنم
 خدمتتان این‌ها مطالبی است که از فرمایشات مرحوم
 آقا استفاده کردم از خودم نیست - این‌ها می‌آیند
{ مَسَّهُمْ } وقتی که می‌خواهد مَسَّ کند مَسَّ یعنی
 چی؟ مَسَّ یعنی مماس، این را می‌گویند مماس. شما
 یک وقتی یک هندوانه‌ای در جلوی شما هست و یک
 چاقو را با این هندوانه مَسَّ می‌کنید این را می‌گویند
 مَسَّ، یک وقتی نه! چاقو را توی هندوانه فرو می‌کنید
 این را دیگر مَسَّ نمی‌گویند این [را] دیگر پاره کردن
 می‌گویند. این شیطان که می‌آید این قلب انسان، این
 قلب چیه؟ درش بسته است. این در را باید باز کند،
 کلید بیندازد، شیطان هم بیراه نمی‌آید، سلام می‌کند
 علیک می‌شنود خلاصه آن حدود را رعایت می‌کند

خلاصه دزد نیست شیطان، نه، کاملاً روی موازین و روی آداب و روی چیز می آید، علیکم السّلام و رحمه الله اجازه می فرماید من داخل در قلبتان بشوم؟ بفرماید منزل خودتان! خدائی، بنده خدائی توی کار نیست منزل خودتان، بفرماید، با اجازه می آید. خلاصه این می آید و مَسّ می کند این قلب را، مَسّ می کند. خب اگر اینها مؤمن هستند و شیطان می آید که مَسّ بکند، می خواهد یک راه و روزنه پیدا بکند {تَذَكَّرُوا} اینها چی می شوند؟ اینها متذکر می شوند.

می گویند وقتی که اسپرم با اوول برخورد می کنند و نطفه می خواهد منعقد بشود از میان این همه اسپرمهائی که - میلیونها اسپرم - وجود دارد یکی از اینها موفق می شود که داخل در اوول بشود، آن هسته مطروحه زن بشود، آن وقت اینها می گردند می گردند یک جائی که بعضی از نقاط این اوول هست که از نظر جدار ضعف دارد، همانجا را پیدا می کند می رود توش، جای سفتش نه نمی رود، یک جای نرمی که پیدا می کند می گردد دورش، دورش

می‌گرده، ها! پیدا کردم، پیدا می‌کند می‌رود توش، وقتی رفت توش این را می‌گویند انعقاد. منعقد شد. این شیطان هم می‌آید می‌گرده، می‌گوید از چه راه وارد بشوم؟ می‌گوید این خصوصیاتش چیه؟ یک اینکه آدم خود بینی است خیلی خودش را می‌خواهد خیال می‌کند آسمان سوراخ شده فقط همین آقای زید افتاده پائین، این خودبین است. می‌گوید لقمه چرب و منفذِ خبی برای ورودش پیدا کردم. این آدمی آدمی است که محکوم غرائزش، به‌به، به این سوراخ دوّم، بله خیلی هم گشاد، خیلی خب، این هم یکی، این آدمی است که دنبال مال و این حرفها می‌رود این هم یک سوراخ! قضیه ما قضیه همین پلنگه است، این قدر ما ماشاءالله سوراخ داریم، سوراخ نگو آبکش بگو، این اصلاً ظرف نیست، آب بریزی از همه جاش در می‌آید، حبّ به مال، حبّ به زن، حبّ به فرزند، البتّه اگر اینها در راه خدا باشد درست است، حبّ به ریاست، خودبینی، غرائز، شهوات، امثال ذلک، این قدر الحمد لله منافذ وجود دارد! این قدر منافذ که نیازی برای - من خودم را می‌گویم - نیاز به طُوف

نیست، نیامده می رود تو، آنیکه می گویند طائفٌ من الشیطان این مربوط به آدمهائی است که یک خورده سرشان به تنشان می ارزد ما که خیلی...! اینها چیند؟ **{تَذَكَّرُوا}** تا می خواهد بیاید و بگرده **{تَذَكَّرُوا}** ها! زنگ به صدا در می آید، همانجا قطعش می کنند، دیگر نمی گذارند بگردد. معنای **{تَذَكَّرُوا}** یعنی چه؟ فوراً.

مرحوم آقای حدّاد می فرمودند - آقا خدا خیرت بدهد، آقای حدّاد شما که این حرف را می زنی خودت هم یک مددی بفرست، آخه همین طوری! این حرف مال شماست مال من بیچاره که... - می گفتند سالک شیطان یعنی چی؟ باید با یک خنجری بر درِ قلبش بایستد و محکم تا دسته توی شیطان فرو کند! خب ما باید بهشان بگوئیم مخلصتونیم، درسته، آدم باید این طور باشه، امّا بالاخره خود شما باید یک کمکی بفرستید، این طوری که نمی تونیم.

{مَسَّهُمْ طَائِفٌ} این می آید یک تیر می اندازد، یک خطور، خب یک خطور آمد اگر **{تَذَكَّرُوا}** از

همانجا جلویش را می‌گیری، دیگر نمی‌گذاری این
کدورت بر قلبت وارد بشود، نمی‌گذاری این آثار
بیاید بر قلبت وارد بشود و بعد بخواهی ردش کنی،
نه! وقتی که وارد یک مجلس شدی دیدی دارند
غیبت برادر سلوکیت می‌کنند، همان غیبت نکرده آقا
دست نگه‌دار، دست‌نگه‌دار، آقا برو راجع به گران
شدن بنزین و اینها حرف بزن، راجع به فوتبال و اینها
حرف بزن، بهتره، چرا؟ چون اینها لهو و لعب است
و این حرام است، این است قضیه. غیبت برادر
سلوکی حرام است شرعاً نه اینکه کراهت دارد. حرام
است دیگر. وقتی حرام است دیگر کاریش نمی‌شود
کرد. وقتی که یکجا می‌روی شما می‌بینی
دارند.....! همانجا تذکروا، همانجا متذکر شوند،
همانجا بایستند، نگذارند بیاید جلو، یک حرف زده
بشود، شیطان یک تیر انداخت، حرف دوّم زده بشود
تیر دوّم، سوّم، بعد از یک ساعت که خب پدرت
درآمد، قلبِ تو له شد، کدورت بر تمام وجودت
حاکم شد و ظلمت تمام قلبت را گرفت آن موقع تازه
بخواهی در مقام جواب بر بیائی یا بر نیائی، نه جانم!

چرا این قدر راه دور را ما برویم؟ چرا این قدر خودمان را به اذیت و مشقت بیندازیم؟ هیچ عاقلی می‌آید و خودش را در میان جذامیها و وبائیها بیندازد و بگوید که من اوّل وبا می‌گیرم بعد می‌روم واکسن آن را می‌زنم؟ اصلاً عاقلی می‌آید این کار را بکند؟ می‌گذارد بچه‌اش دیفتری بگیرد وقتی که دیفتری گرفت دارد، خفه می‌شود حالا بیایم ضدّش را بزنم؟ نه آقا جان! از اوّل برو واکسن بزن، از اوّل واکسن بزن که دیفتری نگیری از اوّل برو واکسن بزن که وبا نیاید از اوّل برو واکسن بزن که سل نگیری، نه اینکه سل بگیری بگوئی حالا من بروم بخوابم بیمارستان خوب بشوم! خیلی احمقی!

چرا ما در مسائل خودمان این طور نیستیم؟ پس این آیات قرآن برای کی آمده؟ این آیات قرآن برای ابی‌سفیان آمده یا برای من و سرکار آمده؟ برای کی آمده؟ آیا ما که سالک شدیم دیگر از آیات قرآن مبرّاء هستیم یا نه احتیاج ما تازه به این آیات، تازه احتیاج ما به این روایات، امام صادق علیه‌السلام بیکار نبود زبانش بگردد و این روایات را برای ما بیان کند. امام

صادق به قول خودش که می‌فرمود **إِنَّ لِي وَرْدًا وَ ذِكْرًا** «من خودم ورد دارم و ذکر دارم» بلند شو برو پی کارت. این امام صادق بیکار نبود و از بی‌کاری نمی‌آمد این روایات را برای ما بگوید. امام سجّاد بی‌کار نبود اینها هر لحظه از حیاتشان به دنیا و آخرت ما بالا سر، ما فوق این حرفها است. اینها که آمدند و این روایات را بیان کردند، این آیات قرآن برای ما سالک آمدند بیان کردند، برای ما بیان کردند. آن دزدیکه می‌خواهد دزدیکند **{ إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا }** می‌آید چکار می‌کند؟ راههای دزدی را یکی یکی برایش روشن می‌کند. از دیوار بروم بالا؟ نه! شاید از دیوار بروم بالا، آمد آن بالا قرنیش شُل بود با کله خوردیم زمین! نه! خب نشد، چکار کنم؟ بروم از روی کلید، کلید بسازم؟ حالا ببینیم این چی می‌شود؟ فرض کنید که چطوری پیام بدزدم؟ بروم با کی صحبت کنم؟ کی را همدست خودم بکنم؟ چه ساعتی را در شب...؟ ببینید همین‌طور افکار می‌آید و ها دارد می‌زند می‌زنه می‌زنه وقتی که آمد و ثابت شد و به یک راه مطمئن

رسید برای دزدی، آنجا کارش تمامه، آنجا دیگر نمی‌گویند { إِذَا مَسَّهُمْ } مَسَّ از مسِّ گذشت تا ته آن رفت مثل چاقویی که وارد هندوانه بشود و از وسط نصف کند، قضیه تمام شد، این دیگر از مسِّ رفت. اینجا دیگر تذکر خیلی مشکل است، اینجا دیگر جای تذکر نیست اینجا انسان دیگر محکوم شیطان است. تذکر آنجای اوّل بود. خب پول نداری می‌خواهی فلان چیز را بخری پیام دزدی کنم؟ دزدی کردن؟ به جهنّم که پول ندارم، پول ندارم که ندارم چرا بیایم دزدی کنم؟ چرا بیایم از منزل مردم بروم بالا؟ چرا در مردم را باز کنم؟ خب ندارم که ندارم.

یک دفعه یک شخصی آمده بود، یکی از دوستان بود، آمد و راجع به وضعش و اینها صحبتی چیزی داشت و این حرفها. من گفتم انشاء الله خدا برایت.... پانزده روز دیگر، بیست روز دیگر، فلان، قول دادیم، سرِ خود قول دادیم، آقا پانزده روز بیست روز شد و این حرفها، خب میسور نشد و چیز نشد و حالا ما هم به او قول دادیم و اینها، ماندیم تو جریان که چه کار کنیم؟ از یک طرف قول دادیم، بنده خدا

روی ما حساب کرده، شاید به خیلی‌ها حرف زده،
چه کار کرده، گفتیم به خودمان بیخود کردی قول
دادی! آخه گفت کسی که می‌خواهد یک مناره بدزده
اول یک چاه برایش می‌کند بعد...! ما همین‌طوری
مناره را برداشتیم نمی‌دانیم کجا بگذاریم؟ خلاصه!
حالا یک چیزی گفتیم، بعد اتفاقاً یک وجهی دستم
بود که من حقّ تصرف در او را نداشتم، بعد با خودم
گفتم - همان شب که فردا آن طرف می‌خواست بیاید
و این مبلغ را فرض کنید که بگیرد - گفتم که ما این
را می‌دهیم انشاءالله خدا بزرگه بعد می‌گذاریم سر
جایش، بعد آمدم با خودم گفتم [بلکه] آمدی و شما
مُردی، به چه اجازه این شخصی که هنوز نیست و تو
اجازه نداری این وجه را صرف کنی و باید از او
اجازه بگیری به چه لحاظی داری به او میدهی؟
هیچی! بعد ما از همه جا دیگر مأیوس شدیم، خب
با خودمان این دیگر فرض کنید که در اینجا می‌آید
دیگر، شیطان دیگر این وسط می‌آید و دور می‌زند،
شروع می‌کند خب این به شما چیز کرده، خب نیست
الآن شما خلاف کنی، روی شما حساب دارند کتاب

دارند روی شما چیز می‌کند، بیخود که نمی‌آیند، بد قول می‌شوید نمی‌دانم چی چی می‌شوید حالا عیب ندارد، بی اجازه هم شد [عیب] نداره، فلان، این همین طوری می‌آید، ما گفتیم که آقا ما این وسط کاره‌ای نیستیم، این بنده‌ایست بنده خدا، ما هم یک بنده هستیم بنده خدا، فردا آمد بهش می‌گویم آقا پیدا نشد برای من، هر کاری می‌خواهی بکن، فحشم بده می‌خواهی نمی‌دانم دعايمان کن بکن، هر کاری می‌خواهی بکنی، پیدا نشد، من نمی‌توانم توی این مال تصرف کنم، هیچی. با این بیان خوابیدیم. یعنی یک دفعه چکار کردیم؟ قطع کردیم دیگر. یعنی اصلاً نگذاشتیم بیاید آن افکار در ذهن و فلان و جایگزین بشود.

آن وقت وقتی هم که می‌خواهد وارد بشود استاد است ها، جدی ها! اگر یک منصبِ استادی به این حضرت شیطان می‌دادند یک سالکی بود یک سالکی بود آقا هیچ کس از این اساتید به گردش نمی‌رسید! این قدر ایشان وارده! خیلی عجیب! ایشان همه راهها را بلده! یعنی خدا در اختیارش گذاشته، به هر

راه، از آن راه وارد می‌شود، همه را، مثل موم هم ما در مشتش هستیم، مثل موم، به هر کیفیتی بخواهد می‌تواند ما را بگرداند و بچرخاند. هیچی! ما گفتیم که آقا فردا فوقش جلوی این آقا آبرویمان می‌رود، می‌گوئیم آقا پیدا نکردیم دیگر، هر کارمی‌خواهی بکن دیگر. و می‌دانستم اگر طرف آمد و این حرف را بهش زدیم جا دارد برایمان که خلاصه خیلی منبر برود، این مسائل می‌آمد آزش. ولی در عین حال گفتیم که خیلی خب هر کاری می‌خواهد بکند. آقا آنجا آن‌طور کردی؟ چی چی نکردی؟ چطور آنجا بلد بودی؟ چطور اینجا فلان بودی؟ از این مطالب که خیلی هست. ما گفتیم آقا هیچی، هر چی می‌خواهد بشود خب بشود و همین برای همه ما هست ها، برای همه ما الی ما شاء الله از این مسائل وجود دارد.

آقا وقتی این‌طور شد صبح که از خواب بلند شدیم آمدیم فرض کنید که منزل بیرونی، یک‌دفعه سر ساعتِ فلان، بنده خدائی از یک شهرستانی تلفن کرد، آقای فلان سلام علیکم، آقا من باشما یک کاری

دارم چه ساعتی بیایم؟ بفرمائید ساعت فلان و
مطلبش را هم گفت، می‌خواست بیاید یک مقداری
[خمس به ما بدهد]، این هم از یک طرف آمد و دقیقاً
همان مبلغی که ما به آن شخص قول داده بودیم، نه
یک قران کم نه یک قران زیاد، آورد گذاشت جلوی
ما، این رفت بیرون، آن یکی آمد تو، همان طالب،
آمد تو، گفتیم بفرمائید آقا جان بگیر و برو! ببینید آدم
باید چکار بکند؟ باید ول کند خودش را، خب من
می‌توانستم همین را از راه چی؟ غیر مشروع چون
تصرف در مال بود دیگر و تصرف حرام است.
آبروی خودم را بخرم فلان بکنم چیکار بکنم، بیاورم
بدهم - حالا مبلغش بالاست حالا آن طرف هم حدود
یک میلیون می‌خواست، برای کار خیری بود، آن
می‌خواست. می‌توانستم این کار را بکنم ولی چیه؟
کار حرام است. یعنی کار برای خدای حرام، خیلی
جالبه! هم آدم خیال می‌کند برای خداست و هم
می‌شود چی؟ حرام دیگر، حرامش از این نظر که
تصرف بدون اجازه صاحبش است. نمی‌شود تصرف
کرد.

حالا این شیطان که می‌آید دور می‌زند، همین‌طور می‌آید دور می‌زند تا اینکه تیرها را می‌پراکند و یکی‌یکی این تیرها و این خیالات هی کدورت در کدورت در کدورت به وجود می‌آورد تا به یک نقطه‌ای که انسان بر اساس این نقطه تصمیم می‌گیرد، آنجا است که دیگر چیه؟ شیطان مُظَفَّر و پیروز سر از این معرکه بیرون می‌آورد. اما خدای متعال در اینجا می‌فرماید {الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا} وقتیکه می‌خواهد بیاید دور بزند وقتی تیر اوّل را انداخت هم آنجا جلویش را بگیرد هم آنجا بایستید هم آنجا بایستید نگوئید مصلحت اقتضاء می‌کند باید این حرفها را بشنویم نگوئید مصلحت اقتضاء می‌کنه باید غیبت کنیم، باید به هر نحوی به رفیق سلوکی تهمت بزیم، به بهانه ارشاد و هدایت - یک چیزی که من شنیدم درآمده اخیراً، الحمد لله دین پیغمبر هم خیلی عالی شده - هر غیبت و تهمتی را به بهانه ارشاد و هدایت مطرح می‌کنند! جان من! غیبت غیبت و تهمت هم تهمت! ارشاد و هدایت چیست؟ آیا خداوند هدایت و ارشاد

را در امر حرام قرار می‌دهد؟ واقعاً در امر حرام قرار می‌دهد؟ یکی از این زنهای طهران رفته بود در مشهد، در یک مجلسی دیده بود زنها دارند تهمت می‌زنند و غیبت می‌کنند، به آن مسئول گفته بود چرا این حرفها را می‌زنید؟ گفته بود ما داریم ارشاد می‌کنیم! ارشاد می‌کنیم! ارشاد یعنی چی؟ این ارشاد شما باعث شد که این زن دست از سلوکش بردارد. چه ارشادی؟ چرا دأبِ دیگران این کارها و این حرفها نبوده؟ چرا بزرگان در گذشته این مطالب را نمی‌گفتند؟ چرا؟ چرا این مسائل بعد از حیات مرحوم آقا بوجود آمد؟ مگر مرحوم آقا خودشان از این حرفها می‌زدند؟ مگر مرحوم آقا خودشان از این کارها می‌کردند؟ ها؟ این مسأله. خدا نکند که ما گرفتار هوای نفس بشویم آن موقع قضیه خیلی مشکل، مسأله برمی‌گردد، واژگون می‌شود، عوضی می‌شود، طور دیگر مطرح می‌شود.

این می‌آید چی؟ نتیجه‌اش اختلاف، تشتت، اینها همه به خاطر چیه؟ این بخاطر این است که ما از آن اوّل تا یک جا رفتیم یک صحبتی تا می‌خواست

بشود همان جا جلویش را نگرفتیم، آقا حرف نزن، آقا از بالا پائین بگو. از این طرف از آن طرف بگو. رفیقمان حفظه الله و سلم الله، خدا حفظش کند و در مراتبش...، آقای حاج سید مرتضی مقدّسی که واقعاً از رفقای بی نظیر ماست، جدّاً و مرحوم آقا خیلی به ایشان عنایت داشت، من پسر ایشان هستم دیگر، از ایشان راجع آقا آسید مرتضی من مطالبی شنیده‌ام که هنوز به کسی نگفتم. این خب گاهی شوخی هم می‌کند و فلان و این حرفها، گاهی اوقات توی مجالس - و ما از این عتیقه‌ها و از این درهای گرانبها در میان خودمان داریم و ما باید از اینها استفاده کنیم، اینهایی که مطالب مرحوم آقا را زیاد شنیده‌اند و می‌توانند بدون دستبرد نقل کنند - یک حرف خیلی خبی ایشان می‌زد و من خیلی خوشم می‌آمد. آن موقع بعضی از رفقا می‌آمدند و در مجالس از سیاست می‌گفتند آن زمانها، این طور شد این طور شد امریکا فلان کرد انگلیس این طور کرد شاه این کار را می‌خواهد بکند فلان، این می‌آمد می‌گفت آقا بنشینید فحش بدهید فحش کذا و کذا به هم بدهید از

سیاست نگوئید و حقّ با این بودها چرا؟ چون فحش
تأثیر سوء، تو این قلب ایجاد نمی‌کند اما این ایجاد
می‌کند. این سیاست می‌آید این فکر را چکار
می‌کند؟ اصلاً می‌برد پرت می‌کند می‌اندازد توی
جزایر...! امریکا به من چه مربوط جان من؟ انگلیس
به بنده چه ربطی داره؟ من هزار و یک بدبختی و
بیچارگی دارم! امریکا فلان کرده انگلیس این‌طور
کرده چین این‌طور کرد شاه این‌طور کرد، آن مقداری
که به درد بخورد و لازمه، توی کوچه و بازار به
گوشمان می‌خورد، آخه توی جلسه ذکر و فکر و
خدا و این حرفها، جناب آقای‌کذا با آن ریش سفیدت،
تو باید بیائی از سیاست بگوئی؟ اینها را بگذار برای
اهلش، برای آن آدمهای بیکار که می‌آیند چهار
ساعت در شب می‌نشینند و از این طرف و آن طرف
می‌گویند و فقط مقصد و مطلوبشان گذراندن وقت
است، همین، وقت را بگذرانند، وقت را بگذرانند.

بعضی‌ها هستن‌ها، از بیکاری، آدم این قدر از این
افراد کفرش می‌گیرد! نشسته می‌بیند یک آدمی آمده
بیچاره کسی را گیر نیاورده می‌خواهد بیاید با آدم

بنشیند درد دل [کند]، آی انسان حرصش می گیرد!
آن وقت به محض اینکه تا یک رفیق پیدا کرد قضیه
را نصفه کاره ول می کنه می رود سراغ آن، این جور
تا می آید سرش را برگرداند آقا جان بنده سرم درد
می کند حال ندارم حوصله ندارم [، بگذار] بگویند بد
اخلاقی! بیاید بنشیند به هم فحش بدهید، بیاید
بنشینید مسخره بازی در بیاورید، فکاهی بگوئید،
سیاست و فلان و این حرفها چکار می کند؟
برمی گرداند. زمینه را بر می گرداند. فکر را عوض
می کند. تشنّت می آورد. خیالات را زیاد می کند.
حالا این منظورش این نیست که بیا فحش بده،
می گوید اگر فحش بدهی بهتر است تا اینکه بیائی و
این [کارها را] بکنی. امّا ما این طور نیستیم متأسفانه،
آن بزرگوار هم که عرض کردم خدمتتان، یک روزی،
یکی از این شبها، این بزرگوار، حضرت شیطان اعلی
الله مقامه! استاد فلسفه و عرفان و فقه و اصول و
ریاضیات و جبر و مقابله و هندسه و علوم فضائی و
زمینی و جغرافی و طبقات الارض و فیزیک و شیمی،
هر چی می خواهید بگوئید آن رتبه بالا را دارد، آن

رتبه بالا را دارد. طرف دارد اختراع می کند اما در این اختراعش دنبال این می گردد که چکار کند که با آن مردم را بکوبد؟ کی دارد بهش یاد می دهد؟

اعلی حضرت شیطان! می گوید این کار را بکن قدرت تخریبی این بمب بیشتر می شود! این کار را بکن بهتر می توانی چکار بکنی؟ از مردم پول بگیری! آن دارد یادش می دهد. برو آپاندیسی که آن آپاندیس از بین نرفته عمل کن پنس بگذار رویش، جریان خون را قطع بکن، ده دقیقه سیاه بشود بعد قطع بکن بگو این آپاندیس خراب بود! می کنند ها! نمی کنند آقا جان؟ می کنند، بنده می دانم، آن شخصی که این کار را می کرد می دانم. کی یاد می دهد؟ شیطان یاد می دهد. می گوید برو این کار را بکن. پس شیطان طبّ هم بلده، استادش کی بوده؟ خودش، خدا مادّه عالم امکان را در اختیار شیطان گذاشته، به هر کیفیت، فقه و اصول را در اختیار این بزرگوار قرار داده، حکمت و عرفان و فلسفه را در اختیار این قرار داده ادبیات را در اختیار این قرار داده، هر چه می خواهید بگوئید در اختیار اینه و هر کسی را از بالا

و پائین و چپ و راست می آید چنان می مالاند به هم

و یک مرتبه می بینی سر از کجا....!

دین خدا را عوض می کند به اسم ارشاد و

هدایت، هزار تا غیبت می زنند تشتت درست

می کنند اختلاف در بین رفیق و رفقا ایجاد می کنند

برای چی دیگر آن برای چی؟ را من نمی دانم، اینه

قضیه، اما اگر به این آیه شریفه بخواهیم عمل بکنیم

{إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ} یعنی این، ما چی

می خواستیم بگوئیم وارد چه مباحثی شدیم! خب

اینها هم خب، بالاخره اینها هم آیات قرآنی است و

کلماتی است که عرض کردم این کلمات را از

بزرگان یاد گرفتیم از پیش خودمان در نیاوردیم.

آنچه را که می گوئیم و درسته، آنی است که از آنها

شنیده ایم آنهایی هم که عوضی است مال خودمان

است دیگر. شما به حساب آنها نگذارید. این مطالبی

است که از بزرگان شنیده ایم از مرحوم آقا شنیدیم.

این {مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ} یعنی این. وقتی که

می خواهد بیاید تا می خواهد بیاید جلو و یک فکر را

ایجاد بکند سالک چیه؟ یک دفعه راه را می بندد. خب

دیگر کدورتی نمی‌آید اصلاً کدورت نمی‌آید
کدورت کی می‌آید؟ وقتی که این آمده، روی این
قلب کار کرده، یکی یکی سهامش را زده، بنده نفهم
هم آمده‌ام بر اساس اینها تصدیق کردم، قبول کردم،
ترتیب اثر داده‌ام! آن وقت نشسته هاه‌ها می‌خندد!
نگاه کن دختر را از باباش جدا کردم! نگاه کن داماد
را از پدر زن جدا کردم! نگاه کن پسر را از پدر جدا
کردم! اینها مال چیه؟ خنده‌های شیطان است. هرهر
می‌خندد! آن وقت ما اینجا خامیم! ما اینجا خامیم!

اما آدم زرنگ این طور نیست. با اتکاء و حول و
قوه الهی آن می‌گوید چی؟ تا یک حرفی زده می‌شود
آقا این حرف شما آیا موجب اختلاف یا موجب
ائتلاف؟ نمی‌شود که موجب ائتلاف باشد پس نزن
آقا! نزن، مانند همین چراغیکه در مقابل من است
مانند همین چراغ برای من روشن است که نود و نه
و نیم درصد از مسائل و اختلافاتی که فعلاً در بین
رفقا موجود است همه تخیلات، هیچ واقعیت ندارد،
همه تخیل، آن بر اساس یک تخیل، آن بر اساس یک
تخیل، آن بر اساس خیال، تمام قضایا قضیه عنب و

انگور و عَزْم، همه‌اش. بعد آن وقت لشگرکشی‌ها،
بیا و بروها، بالا و پایین‌ها، دو به هم زنی‌ها! به عنوان
ارشاد و هدایت و از راه رفتن و مار و عقرب و چه
عرض کنم، بشینیم، این به این بگو، آقا به کسی
نگوئی‌ها! یک حرفی بهت می‌زنم روز قیامت، لعنت
خدا بر تو اگر به کسی بگوئی، ولی قضیه اینه، نامرد
بیا جلو بگو! بیا جلو بگو! چرا آخه؟ چی بهت
می‌دهند؟ چی گیرت می‌آید؟ چی گیرت می‌آید؟
اگر واقعیت دارد خب بیا جلو و اگر واقعیت نداره
خب نگو چرا ذهن یک برادر مؤمن را نسبت به یکی
دیگر خراب می‌کنی؟ چی بهت می‌دهند؟ چی گیرت
می‌آید؟ اگر بهت پول می‌دهند بیا این پول را من از
توی جیبم در می‌آورم به تو می‌دهم دهنش را ببند!
خوبه؟ از قول من بروید به همه بگوئید که هر کسی
بخاطر پول می‌خواهد اختلاف ایجاد کند آقا سید
محسن خرج زندگیش را می‌دهد، ببندد دهنش را،
این چه دردی آخه افتاده در میان ما؟ این چه قضیه‌ای
است که در میان افراد افتاده؟ انسان قلبش به درد
می‌آید که آن الفت، آن محبت، آن انس، اینها آخر

کجا رفت؟ اینها چی شد؟ آن دستورات.

آقای چشمش را در بیمارستان عمل کرده بود و
وقتیکه عمل کرده بود ظاهراً بعضی از رفقا نبودند در
آن بیمارستان که به ایشان کمک کنند، در زمان مرحوم
آقا، وقتی که مرحوم آقا مطلع شدند به اندازه‌ای
ایشان عصبانی شدند که من دیدم الآن ایشان دارند
سکته می‌کنند، رگهای گردنشان زده بود بیرون و
فرمودند جلسه تعطیل تا یک مدتی، یادم نیست یک
اربعین دو هفته، سه هفته جلسه تعطیل است، این قدر
ایشان به رفیق و محبت به رفیق و این‌ها اهمیت
می‌داند! آخر واقعاً ما مغز خر خوردیم؟ یا اینکه
آخرالزمان شده و سلوک تغییر کرده و به دولوک
تبدیل شده؟ چیه قضیه؟ این مطلب جای تأمل داره.

در هر صورت آنچه که برای انسان میسر است

اعتصام و تمسک به همین آیه شریفه است که **إِنَّ**

الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ

تَذَكَّرُوا (الأعراف ۲۰۱) یک، دوّم یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

فُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً (التحریم ۶) اوّل خودتان را

بپائید، خودتان را بپائید بعد بروید سراغ دیگران. اگر

ما به این آیه عمل می‌کردیم خودمان را اوّل

می پائیدیم، اوّل خودمان را می پائیدیم و اهل و زن و بچه و اینها را، مسأله به این کیفیت در نمی آمد.

از خدای متعال طلب می کنیم که همیشه ما را در صراط خودش ثابت و مستقیم بدارد و ما را در معرض سهام ابلیس قرار ندهد و اگر قرار گرفتیم، خودش و با عنایت خودش تمام بلایا و تمام گرفتاری ها را از ما برطرف بگرداند و قلب اولیاء خودش را و بزرگانی که سرمایه زندگی خود را و عمر خود را برای روشنائی و اهداء ما صرف کردند.

من آن شبی که مرحوم آقا دکلمان گرفته بودند من با ایشان از مشهد می آمدم طهران، پرده چشمشان پاره شده بود، از مشهد آمدم طهران که آقای دکتر سجّادی ایشان را معاینه کنند، در همین هواپیما که داشتیم می آمدم ایشان به من گفتند آقا سید محسن می گویند شما بخاطر مطالعه زیاد و نوشتن این کتابها، مبتلای به این کسالت شدید - این را خود من هم به ایشان می گفتم نه اینکه، یعنی من هم شنیده بودم از اطباء و اینها - شما بدان اگر قرار بر این باشد که من دست از نوشتن این کتابها بر دارم به بهای

سلامت چشم خودم، حاضر نیستم از یک خطّ این
تألیفات صرف نظر کنم! آن وقت اینها برای ما
عمرشان را گذاشتند. این آدمی نیست که دروغ
بگوید آدمی نیست که شوخی بکند حرفش حقّ
است. آن وقت ما آمدیم یک هم چنین گنجینه و
میراثی را به بازی گرفتیم! هر چی دلمان خواست
بگوئیم! به هر کی هر تهمتی خواستیم بزنیم! انگار
همه اینجا استاد شدند! همه اینجا صاحب اختیار
شدند! همه اینجا...! طرف نمی‌تونه با سه انگشت
ماتحتش را بشوید با دو انگشت! آمده در اینجا دارد
دستورالعمل می‌دهد! آقا این کار را شما باید انجام
بدهید! آن کار را باید انجام بدهید! این قدر بی‌در و
پیکر.

اللهم صل علی محمد و آل محمد